

# هیچ هنر انتزاعی وجود ندارد

پابلو پیکاسو (۱) پرکارترین هنرمند قرن بیستم بود. او علاوه بر نقاشی، شعر هم می‌سرود، اما هرگز به خط خود چیزی در باب هنر ننوشت. با این وجود دو مصاحبه برای انتشار مورد تایید وی قرار گرفتند. گفته‌های زیر در اصل به زبان اسپانیایی و خطاب به ماریوس دزایاس (۲) هستند. پیکاسو دست نوشته دزایاس را پیش از ترجمه به زبان انگلیسی تایید کرد. این متن در نشریه The Arts نیویورک و در ماه می ۱۹۲۳ به چاپ رسید، با عنوان «پیکاسو سخن می‌گوید». (۳) در هنگام ابراز این نظرات، پیکاسو به شیوه‌ای که عموماً به نام «دوران کلاسیک» وی می‌شناسند نقاشی می‌کرد.

## یک مصاحبه

جست‌وجو نکنید؛ بیابید!  
پاریس، ۱۹۲۳ (۲۰-۱۳ ش.)

به عقیده من جست‌وجو در نقاشی هیچ معنایی ندارد؛ نکته اصلی، یافتن است. مسلماً برای هیچ‌کس جالب نیست دنباله‌رو کسی باشد که در سرتاسر زندگی‌اش با چشمانی دوخته به زمین، در پی کیف پولی باشد که شاید بخت و اقبال بر سر راهش گذاشته...

از میان تمام گناहانی که مرا به ارتکابشان متهم کرده‌اند، هیچ‌کدام کاندب‌تر از این نیست که می‌گویند من روح تحقیق را به عنوان اصلی‌ترین هدف کارم قرار داده‌ام. من وقتی نقاشی می‌کنم، هدفم ارائه چیزی است که یافته‌ام و نه چیزی که در پی آنم. در هنر نیت کافی نیست و به قول ما اسپانیایی‌ها «عشق را باید با حقایق ثابت کرد نه با دلایل»...

اندیشه تحقیق، اغلب نقاشی را به بیراهه کشانده و هنرمند را



● پابلو پیکاسو

نمی‌توانند یکی باشند. ما به واسطه هنر، تصور خود را از آنچه که طبیعت نیست توصیف می‌کنیم. ولاسکوئز، تصورش را از مردم عهد خویش برای ما به جا گذاشت. بدون شک مردم زمان او با آنچه که در نقاشی‌هایش دیده می‌شود متفاوت بودند. با این حال، هرگز نمی‌توانیم فیلیپ چهارم را هیچ‌طور دیگری تصور کنیم جز آن‌طور که ولاسکوئز او را تصویر کرده است...

از دیدگاه هنر، هیچ شکل واقعی (۴) یا انتزاعی وجود ندارد، بلکه اشکال موجود در واقع تنها

در وادی ریاضت ذهنی گمراه کرده است. شاید اساسی‌ترین خلط هنر معاصر نیز همین بوده است. روح تحقیق موجب مسمومیت روح کسانی شد که عناصر سازنده و مسلم هنر معاصر را درک نکردند و آنها را واداشت تا در راه نقش بستن چیزی تلاش کنند که نادیدنی است و لاجرم نقش‌ناپذیر. این افراد از طبیعت‌گرایی (ناتورالیسم) در ضدیت با نقاشی معاصر سخن می‌گویند. دلم می‌خواهد بدانم آیا تا به حال کسی حتی یک اثر هنری طبیعی به چشم دیده است؟ طبیعت و هنر، از آنجا که دو چیز متفاوتند،

● به  
عقیده  
من  
جستجو  
در  
نقاشی  
هیچ  
معنایی  
ندارد؛  
نکته  
اصلی،  
یافتن  
است.



دروغ‌هایی کم‌ویش قانع‌کننده هستند. در اینکه این دروغ‌ها برای حیات ذهنی ما ضروری هستند هیچ شکی نیست، چرا که ما از طریق همین‌هاست که نگرش زیبایی‌شناسانه‌مان به زندگی را شکل می‌دهیم. کویسم (حجم‌گری) با هیچ یک از مکاتب دیگر نقاشی فرقی ندارد و همه آنها اصول و عناصر مشابهی دارند. این واقعیت که کویسم تا زمانی طولانی به درستی فهمیده نشد و حتی امروز هم کسانی هستند که در آن چیزی نمی‌بینند اصلاً اهمیتی ندارد. من زبان انگلیسی بلد نیستم، یک کتاب انگلیسی برای من مثل یک کتاب سفید و نانوشته است، اما این به آن معنی نیست که زبان انگلیسی وجود ندارد. حالا من چه کسی جز خودم را باید سرزنش کنم که نمی‌توانم چیزی را بفهمم که از آن هیچ نمی‌دانم؟

### ■ هنر متکامل نمی‌شود

همچنین واژه «تکامل» (۵) را زیاد شنیده‌ام. بارها و بارها از من خواسته‌اند که توضیح دهم نقاشی‌هایم

• وقتی می‌شنوم که مردم از سیر تکاملی یک هنرمند حرف می‌زنند، به نظرم می‌آید که او ایستاده بین دو آینه متقابل تصور می‌کنند.

چطور تکامل پیدا کردند. به نظر من در هنر هیچ گذشته و آینده‌ای وجود ندارد. اگر یک اثر هنری بتواند همیشه در زمان حال زندگی کند، اصلاً نباید به حساب بیاید. هنر یونانی‌ها، مصری‌ها و نقاشان بزرگی که در دوره‌های دیگر تاریخ زندگی می‌کردند، هنر گذشته محسوب نمی‌شود و چه بسا امروز زنده‌تر از هر وقت دیگر باشند. هنر به خودی خود متحول نمی‌شود، بلکه این عقاید و نگرش‌های مردم و به تبع آن، نحوه بیان آنهاست که عوض می‌شوند. وقتی می‌شنوم که مردم از سیر تکاملی یک هنرمند حرف می‌زنند، به نظرم می‌آید که او را ایستاده بین دو آینه متقابل تصور می‌کنند در حالیکه تصاویری شماری از او در آینه‌ها وجود دارد. آن وقت تصاویری در پی یک آینه را گذشته او می‌پندارند و تصاویری آینه روبرو را آینده او، در حالی که تصویر واقعی‌اش در زمان حال او قرار دارد. آنها متوجه نیستند که این تصاویر همه یکسانند اما در سطوح مختلف قرار گرفته‌اند...

در مورد خودم باید بگویم شیوه‌های چندگانه‌ای که در هنرم به کار گرفته‌ام، نباید به مثابه مراحل تکاملی در نظر گرفته شوند و یا به عنوان قدم‌هایی که به سوی یک هدف آرمانی مشخص برداشته شده‌اند... هر وقت چیزی برای بیان یافته‌ام، بدون فکر به گذشته یا آینده، آن را در عمل نشان داده‌ام. اعتقاد ندارم که در نقاشی‌هایم عناصر بسیار متفاوت را به شیوه‌های متفاوت به کار گرفته‌ام. اگر موضوعاتی را که می‌خواستم بیان کنم، روش‌های گوناگونی را برای بیان طلب می‌کردند، هیچ وقت برای اقتباس آن روش‌ها درنگ نکردم. هرگز امتحان و آزمایش نکردم. هر زمان چیزی برای گفتن داشتم، آن را به شیوه‌ای که حس می‌کردم باید گفته شود بیان کرده‌ام. انگیزه‌های متفاوت، ضرورتاً روش‌های بیان گوناگونی را طلب می‌کنند.



• شیوه‌های چندگانه‌ای که در هنرم به کار گرفته‌ام، نباید به مثابه مراحل تکاملی در نظر گرفته شوند و یا به عنوان قدم‌هایی که به سوی یک هدف آرمانی مشخص برداشته شده‌اند



ریاضیات، مثلثات، شیمی، روان‌کاوی، موسیقی و آنچه که نباید، به کویبسم ربط داده شد تا تفسیر آسان‌تری از آن به دست دهند. اینها همه، اگر نگوییم مزخرفند، فقط نظریه‌هایی محض هستند که به خاطر بستن چشم مردم با تفاسیر گوناگونشان نتایج بدی هم به همراه آوردند. کویبسم خود را در حدود و محدودیت‌های نقاشی حفظ کرده است و هرگز تظاهر نکرده که به فراسوی آن رفته است.

• پاورقی‌ها:

۱-Pablo Picasso-۲ Marius de Zayas-۲ Picasso Speaks-۲  
 ۳-Concrete-۴ evolution-۵ transition-۶

## ■ کویبسم

خیلی‌ها فکر می‌کنند کویبسم یک مرحله گذار (۶) است؛ آزمایشی که قرار است نتایج ناآشکاری به همراه داشته باشد. این طرز تفکر کسانی است که کویبسم را نفهمیده‌اند. کویبسم نه یک بذر است و نه یک جنین، بلکه هنری است که در وهله اول با اشکال سروکار دارد و وقتی شکلی تحقق می‌یابد، آن شکل دیگر در همان جا به زندگی خود ادامه می‌دهد... اگر هنر کویبسم را مرحله گذار بدانیم، مطمئنم تنها چیزی که از دل آن بیرون خواهد آمد، شکل دیگری از حجم‌گری است.